

اقدامات فرهنگی عبدالرحمن الناصر

دکتر علی اصغر فروغی ابری ۱

پروین بیگ محمدی ۲

چکیده

عبدالرحمان الناصر (۳۵۰-۳۰۰هـ/۹۶۱-۹۱۳م) خلیفه‌ی اموی اسپانیا در سال ۳۰۰هـ/۹۱۳م هجری بعد از مرگ جدش امیر عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان به حکومت اندلس منصوب شد. همزمان با روی کار آمدن وی اوضاع سراسر اندلس آشفته گشت، اما عبدالرحمان با سرکوب مخالفان داخلی و خارجی و جنگها و جهادهای بسیار به اوضاع آشفته‌ی اندلس پایان داد. عبدالرحمن علاوه بر آرام نمودن اوضاع سیاسی اندلس، به فعالیتهای فرهنگی مختلفی نیز دست زد که تأثیرات مهمی در تاریخ اندلس به جای گذاشت و در رونق و شکوفایی فرهنگ اندلس سهم بسزایی ایفا نمود. در این مقاله، اقدامات فرهنگی عبدالرحمان الناصر و نقش وی در پیشرفت و شکوه فرهنگ اندلس مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: عبدالرحمن الناصر، فرهنگ، قرطبه، کاخ الزهرا.

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
۲ کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان

عبدالرحمن الناصر (۳۵۰-۳۰۰هـ/۹۶۱-۹۱۳م) حاکم اموی اندلس در سال ۳۰۰هـ/۹۱۳م به خلافت اندلس رسید و تا سال ۳۵۰هـ/۹۶۱م حکومت اندلس را در دست داشت، با روی کارآمدن عبدالرحمن الناصر اوضاع اندلس سخت آشفته بود و مخالفان خارجی و داخلی سر برآورده بودند، از این رو عبدالرحمن الناصر از همان ابتدای حکومتش شروع به سرکوب مخالفان داخلی و به سلطه درآوردن مخالفان خارجی نمود و با بسیاری از آنان پیمان صلح بست، علی رغم این همه آشوب و فتنه که در خلافت الناصر پدید آمد، او از انجام فعالیتهای عمرانی و فرهنگی و پرداختن به علم و ادب غافل نماند و در عرصه‌های گوناگون فرهنگی نقش آفرین بود. از جمله اقداماتی که انجام داد، ساخت مدینه الزهراء و مسجد قرطبه بود، در زمینه ی علم و ادب نیز با حمایت از دانشمندان، علما و شعرا، شرایط مساعدی را برای رونق بازار علم و ادب فراهم نمود، به طوریکه در عهد وی دانشمندان و علمای بسیاری در قرطبه جمع شدند و به نشر علم پرداختند و همچنین کتابخانه‌های متعددی در اندلس ساخته شد. در زمینه روابط خارجی نیز فرهنگ و تمدن برجسته ی اندلس تأثیراتی را بر اروپا به جای گذاشت، از جمله در زمینه ی علمی، گسترش علوم را به همراه داشت و از طرف دیگر اروپاییان نیز بر اندلس تأثیراتی گذاشتند، برای مثال، در جریان سفارتهای ایجاد شده بین دو طرف کتابهایی به اندلس وارد شد و ترجمه هایی از آنها صورت گرفت، که این کتابها توسعه بعضی از علوم در اندلس را به همراه داشت.

حکومت عبدالرحمان الناصر

امیر عبدالله بن محمد عبدالرحمان در ماه ربیع الاول سال پایان قرن سوم پس از بیست و شش سال که از امارتش گذشته بود مرد و نوه‌اش عبدالرحمان، پسر پسرش محمد که به دست برادرش مطرف کشته شده بود در سال ۳۰۰هـ/۹۱۳م (ابن عبدربه، ۱۹۹۰: ۲۴۴-۲۴۵) به جایش نشست. امارت او یکی از عجایب بود زیرا او جوانی تازه‌سال بیش نبود در حالی که اعمام پدرش زنده بودند و او در چنین وضعی امارت اندلس یافت (ابن

خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۹۸ و این اثیر، ۱۳۶۴: ۱۲۸ و ضبی، ۱۸۸۴: ۱۸-۱۷). خلافت عبدالرحمان الناصر ۵۰ سال و ۶ ماه طول کشید و ۷۳ سال عمر نمود.

امیر عبدالرحمان بن محمد اوضاع اندلس را سخت آشفته دید، از اینرو به تمشیت آن پرداخت و با مخالفان به نبرد برخاست تا همه سر به فرمان برآوردند و شورشگران از دژهای خود فرود آمدند و آثار ابن حفصون که سر کرده آنها بود محو گردید و مردم طلیطله سر به اطاعت آوردند در حالی که همواره به اغتشاش و شورش شهرت داشتند. سراسر اندلس و دیگر نواحی آن به مدت بیست و اند سال در ایام حکومت او در آرامش بود. (ابن خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۹۸).

از این خاندان، امیر عبدالرحمان نخستین کسی است که خود را امیرالمومنین خواند، ذهبی در این مورد می‌گوید: «هنگامی که دولت عباسی تضعیف گشت و قرامطه بر سرزمین‌ها مستولی گشتند، امیر عبدالرحمن بن محمد اموی مروانی حاکم اندلس در پی خلیفه خواندن خود بود و می‌گفت، ما شایسته‌ترین مردم به خلافت هستیم، از این رو لقب امیرالمومنین را برای خود برگزید و به آن خوانده می‌شد» (ذهبی، ۱۹۹۲ ج ۲۵: ۱۸-۱۷ و قلکشندی، ۱۹۱۵، ج ۵: ۲۴۵).

امیر عبدالرحمان بن محمد، بسیاری از اوقات خود به تن خویش به جنگ و جهاد به دارالحرب می‌رفت و هر ساله به صائفه (جنگهای تابستانی) می‌رفت و سرزمین‌هایی را که تا آن زمان پای مسلمانان به آنجا نرسیده بود طی می‌کرد، امتهای نصرانی از آن سوی مرزها او را تأیید کردند و رسولان خود را با هدایایی از روم و قسطنطنیه روانه داشتند و دم از آشتی زدند. ملوک جلیقیه از مردم جزیره اندلس چون قشتاله یا کاستیل و بنبلونه و دیگر نغرها دست موافقت به او دادند و در رضامندی خاطرش کوشیدند (ابن خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۹۹).

امیر عبدالرحمان به این سوی دریا نیز دست‌اندازی کرد و سبته را در سال ۳۱۷هـ/ ۹۲۹م از مردمش گرفت. آل ادریس امیران ساحل مغرب و ملوک زناته که از بربر بودند به زیر سلطه‌اش آمدند و بسیاری از ایشان از دریا گذشتند و به نزد او رفتند.

عبدالرحمن الناصر در آغاز امارتش از بار خراج رعایا فروکاست و موسی بن محمد بن حریر را حاجب خویش گردانید، همچنین عبد الملک بن جهور بن عبد الملک بن جوهر و احمد بن عبد الملک بن شهید را وزیر خویش نمود (ابن خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۹۹).

ساخت مدینه الزهراء

هر چند که بخش اعظم خلافت عبدالرحمان الناصر صرف جنگ و ستیز با مخالفان داخلی و خارجی و گرفتن قلاع و شهرهای مسیحی گشت، اما با این حال الناصر از توجه به علم، علما، دانشمندان و فضلا و کتابخانه و دیگر فعالیتهای فرهنگی غفلت نورزید. توجه عبدالرحمن الناصر به مسئلهی فرهنگ و مقولههای فرهنگی، زمینه‌ساز یک سری نوآوری‌های فرهنگی در این دوره نسبت به ادوار قبلی گشت، که از جملهی این نوآوریها ساخت و بنای قصر مدینه الزهراء در چند فرسخی قرطبه می‌باشد، که گر چه مجموعه‌های قصری و تشکیلات شهری از قبل نیز وجود داشته اما به صورت متمرکز که تمام امور اداری در آن بوده باشد، امری نو و تازه بود. مهم ترین اقدام فرهنگی عبدالرحمان الناصر ساخت و بنای قصر مدینه الزهراء در چند فرسخی قرطبه می باشد. ابن خلدون در مورد قصر الزهراء می نویسد: «عبدالرحمن مدینه الزهراء را طرح افکند و آنجا را منزل خود و مرکز مملکت گردانید و قصرها و بستانها بسی برآورد بسی بلندتر و برتر از آنچه در آن سرزمین بود» (ابن خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۰۷). این قصر در ابتدا در سال ۳۲۵هـ/۹۳۷م بنا نهاده شد و سنگهای مرمر آن از تونس و کارتاژ حمل شده بود، حوض سنگی آن در روم ساخته شده بود (ابن خطیب، ۱۹۵۶: ۳۸)، و حوضی که طلاکاری بود را، ربیع اسقف قسطنطیه آورده بود و الناصر آن را در مجلس شرقی معروف به مونس نصب نمود. قصر الزهراء دارای ۴۳۱۲ ستون بود که ۱۰۱۳ ستون آنرا از آفریقا، آورده بودند و ۱۴۰ ستون را امپراطور روم فرستاده بود، بقیه را از نقاط مختلف مختلف اندلس بدانجا حمل کرده بودند (ابن عذارى، ج ۲، بی تا: ۲۳۱). الناصر برای ساخت قصر الزهراء، مهندسان و بنایان بزرگ را از هر سو فرا خواند و آنان رو به سوی او نهادند حتی از بغداد و قسطنطنیه نیز آمدند و باغهای زیبا و دلگشا احداث نمودند، منبع آب را بیرون قصرها قرار داد و از مسافتی دور از فراز کوهها آب به قصر خود می کشید. جاهایی

وسیع برای نگاهداری وحشیان و تورهای بلند و پهناور برای زندگی پرندگان، و همچنین کارگاهی برای ساختن اسلحه‌های جنگی و زیورآلات آن و جزء آن از دیگر پیشه‌ها بوجود آورد، و نیز فرمان داد تا بر صحن جامع قرطبه ساییانی نصب نمودند تا مردم را از حرارت آفتاب نگهدارد (ابن خلدون، ۱۳۶۶، ج ۳: ۲۰۷). این کاخ در حقیقت شهر کوچکی بود که طول آن از شرق به غرب ۲۷۰۰ ذرع و عرض آن ۱۵۰۰ ذرع میشد (مقری، بی تا، ج ۲: ۶۵).

در علت بناء مدینه الزهراء گفته شده است که یکی از زنان خلیفه مرد و مال زیادی از خود به جای گذاشت، الناصر فرمان داد که آن را فدیه‌ی اسیران مسلمان کنند، اما در بلاد فرنگ اسیری نیافتند، بنابراین کنیز سوگلی‌اش به نام الزهراء به او گفت که شهری بنا کنند و به نام او مدینه الزهراء نامند. بنابراین مدینه الزهراء در شمال قرطبه در دامنه‌ی کوه جبل العروس بنا گشت (مقری، بی تا، ج ۲: ۶۵).

می‌توان گفت ساخت این بنا خود به تنهایی برای نشان دادن رونق و شکوه فرهنگ و تمدن یک حکومت کافی می‌باشد، چرا که همانطور که گفته شد از یک طرف، ساخت این بنا توسط مهندسان و بنایان بزرگ از مناطق مختلف صورت گرفت، و از طرف دیگر کثرت ستونهای بکار رفته در آن، مساحت عظیمی که صرف ایجاد این بنا شده، وجود حوضهای رنگارنگ در آن، هزینه‌های گزافی که جهت ساخت آن متحمل شده اند و... به خوبی نمایانگر این عظمت و شکوه فرهنگی می باشد.

تکمیل مسجد قرطبه

مسجد در فرهنگ اسلامی همواره کاربردی چند جانبه داشته است، چرا که از یکسو محکمه‌ی عدالت و از سوی دیگر محل درس و تعلیم مسلمین و حتی آکادمی آنها بوده است. در عهد پیغمبر مسجد جایی بود که مسلمانان در آنجا جمع می‌شدند و پیامبر در همانجا کارهای امت را حل و فصل می‌کرد. در دوره‌های بعد اهل حدیث حلقه های خود را در مسجد برپا می کردند. مسجد در واقع جایی بود که مذاهب گوناگون از جمله مذهب اشاعره و مکتب کلامی معتزله از آن پدید آمدند (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۴۵). با توجه به این فواید گوناگون مساجد در جامعه اسلامی جدای از مسائل عبادی

آن، جای تعجب نیست که همواره خلفای مسلمان در ساخت و ایجاد مساجد می‌کوشیدند و در مرمت مساجد سعی بلیغ می‌نمودند. از اینرو چنانکه در مشرق زمین توجهی عمده‌ی خلیفه معطوف به تغییر و تبدیل مساجد به طرزى که در خور آنها بود می‌شد در اسپانیا نیز، موسس سلسله‌ی اموی بین سالهای ۱۷۰-۱۶۹هـ/۷۸۶-۷۸۵م نخستین مسجد قرطبه را بوجود آورد. پایه گذاری مسجد ظرف دوازده ماه به پایان رسید، ولی چون در کار ساختمان این مسجد شتاب داشتند مجبور شدند که ستونهای سایر کلیساها را که بدون شک مخروبه بودند به کار برند و توجهی به این موضوع نکردند که آیا سرستونها با تنه‌ی ستونها تناسب دارد یا نه. تمام جانشینان او سعی خود راه تکمیل این مسجد به کار برند، هشام اول مناره‌ی آن را ساخت و عبدالرحمن دوم به هر یازده شبستان هفت قوس افزود و محراب دیگری نیز برپا کرد، محمد اول مقصوره را با نرده جدا نمود و از حیاط آن طاق برای دربان درست کرد. در سال ۳۴۰هـ/۹۵۱م، عبدالرحمن سوم، نخستین خلیفه‌ی اسپانیا، به جای مناره که در نتیجه‌ی زلزله خراب شده بود عمارت جدیدی ساخت که جیرالدای مشهور در اشبیلیه و در بسیاری از مناره‌های غربی تقلیدی از آن است (بروکلمان، ۱۳۴۶: ۲۶۲-۲۶۱). کوند در شرح و توصیف این مسجد گفته است: «مسجد مزبور در اواخر قرن هشتم میلادی بدستور عبدالرحمن اول و نظارت او ساخته شده و گویند عبدالرحمن می‌خواست آنرا به سبک مسجد دمشق لکن وسیعتر سازد و در بسیاری نقش و نگار و زیبایی طوری باشد که مردم را به یاد معبد سلیمان که بدست رومیان ویران شد بیندازد. مسجد قرطبه به همه‌ی معابد مشرق زمین از نظر زیبایی و عظمت برتری دارد و ارتفاع مناره‌ی آن به چهل ذراع می‌رسید، گنبد زیبای آن روی چوبهای قیمتی منبت کاری ساخته شده و این مسجد دارای ۱۰۱۳ ستون است و این ستونها از سنگهای مرمر متنوع به رنگهای مختلف مانند خانه‌های شطرنج ساخته شده. در قسمت جنوبی این مسجد که روبروی رود وادی‌الکبیر قرار گرفته نوزده درب زیبا که روکش آنها از برونز و به صورت زیبایی ساخته شده‌اند باز شده و روکش درب وسطای آن از طلا است و در قسمت شرقی و غربی آن نیز هر کدام نه درب شبیه دربهای مذکور قرار دارد (گوستاولوبون، ۱۳۵۸: ۳۵۰-۳۴۹).

کتاب و کتابخانه

عبدالرحمان الناصر در مقابله با دیگر تمدن اسلامی، یعنی خلافت عباسیان علاوه بر ساخت قصرهای مدینه الزهراء و مسجد قرطبه به ساخت کتابخانه‌های متعدد نیز دست یازید. از جمله در قرطبه کتابخانه‌ی سلطنتی درست شد که در دوران خلیفه حکم دوم به اوج خود رسید. در غرناطه نیز در عصر امویها هفتاد کتابخانه‌ی عمومی وجود داشت، در صورتیکه حتی چهارصد سال بعد از این تاریخ، شارل عاقل که می‌خواست کتابخانه‌ی درست کند بعد از سالها سعی کتابهایش به هزار جلد هم نرسید و ثلث آن نیز ادعیه و اوراد راهبان و کشیشان بود (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۴۲). الناصر به جمع‌آوری نفایس کتب از سراسر آفاق شوقی وافر داشت، تا آنجا که قیصر قسطنطنیه هنگامی که سفیرانی نزد او فرستاد، بیش از هرچیز دو کتاب که ذخایر قدما بود به او اهدا کرد، یکی کتاب دیسکوریدس در گیاهان دارویی و دیگری تاریخ اورسیوس (عنان، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۹۴). در واقع کتاب و کتابخانه وسیله‌ی گسترش فرهنگ مسلمین بود، چنان که از روزهای نخستین پیروزی مسلمانان کتابهایی از شرق وارد می‌شد. عبدالخشنی و بقی بن مخلد از دانش پژوهان مسلمان اهل قرطبه بودند که از عراق و سوریه کتابهایی را به اسپانیا آوردند و قرطبه پایتخت و بازار کتاب اسپانیا شد (ولایتی، ۱۳۸۶: ۵۴۶ و حتی، ۱۳۶۶: ۷۲۱). گذشته از کتابخانه‌ی سلطنتی، کتابخانه‌های شخصی دیگری نیز وجود داشت، به گفته‌ی مقدسی هر ساله بین هفتاد تا هشتاد هزار جلد کتاب در قرطبه استنساخ می‌شد، به گونه‌ی که در پایان سده‌ی دهم میلادی بازارهای کتاب و کتابخانه‌های این شهر در جهان اسلام رونق بسیار یافت (ولایتی، ۱۳۸۶: ۵۴۶).

جرجی زیدان در مورد علاقه‌ی مردم اندلس به کتاب و کتابخانه می‌گوید: کتاب دوستی جزء صفات اهل اندلس محسوب می‌شد و در جمع‌آوری کتاب مظهر ریاست و برتری به شمار می‌آمد و چه بسا بزرگی که در عین نادانی کتاب جمع می‌کرد و در خانه‌ی خود برای شهرت کتابخانه دایر می‌کرد تا مردم بگویند کتابخانه‌ی فلانی بسیار مهم است و کتابهایی که او جمع کرده هیچ جای دیگر یافت نمی‌شود (جرجی زیدان، ۱۳۶۹: ۶۳۲-۶۳۳).

اوضاع علمی و ادبی

در تاریخ فرهنگ اسلامی اندلس، مهم ترین گامها در راه حفظ تداوم و پیوستگی با چهره‌ی ادبی و فرهنگی بغداد در قرن دهم برداشته شد، نخست توسط عبدالرحمن سوم و بعدا بیش‌تر به وسیله‌ی حکم دوم (وات، ۱۳۷۱: ۹۳-۹۲). عبدالرحمان الناصر خود مردی ادیب و عالم بود، شعر و شاعری را دوست می‌داشت علما و ادب‌ارها به خود نزدیک می‌ساخت. مقدم بر شعرای دولتش و معززترین ایشان در نزد او فقیه، ابن عبدربه (۳۱۸-۲۴۶هـ/۹۳۰-۸۶۱م) صاحب عقدالفرید بود. ابن عبدربه از عهد محمد بن عبدالرحمان شاعر این خاندان بود (عنان، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۵۴-۴۵۳) و از بزرگان علم و ادب محسوب می‌گشت (ضبی، ۱۸۸۴: ۱۳۷). ابن کثیر در مورد ابن عبدربه می‌گوید: «ابن حبیب بن جریر سلم ابو عمر قرطبی، از بزرگان و عالمان به اخبار اولین و متاخرین است. ابن خلکان گوید: «دیوان شعر حسن از اوست و همچنین اشعاری در تغزل مردان و زنان نیز سروده است.» (ابن کثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۱-۱۲: ۲۰۶). شهرت ابن عبدربه بیش‌تر از همه مدیون کتاب العقد الفریدش بود که قرن‌ها چه در غرب و چه در شرق از رواج بی‌نظیری برخوردار بود. نمونه‌ی مورد نظر وی در تنظیم «العقد الفرید» کتابی است در شرق به نام «عیون الاخبار» ابن قتیبه و بیشتر مطالب خود را نیز منابع شرقی اخذ نموده‌است. ابن عبدربه همچنین مولف ارجوزه‌ی چهارصد و پنجاه بیتی است و این نوع، شعر موزونی است که مشکلات قصاید باستانی را ندارد و مصراعها معمولا مستقل دانسته شده و به صورت مثنوی است. ابن ارجوزه در شرح فتوحات جنگی عبدالرحمان سوم است و از آنرو شعر داستانی در عرب بندرت یافت می‌شود (وات، ۱۳۷۱: ۸۵-۸۴). عبدالرحمن سوم با ترویج و حمایت از قالبهای فرهنگی رایج در حکومت عباسیان سعی کرد مشروعیت رژیم خود را بر مبنای جدیدی قرار دهد، از این رو فرهنگ اسلامی اسپانیا در زمان وی با وجود این که برخی از ابعاد فرهنگ محلی را در جای داده بود اقتباسی از فرهنگ اسلامی-عربی خاورمیانه بود. فرهنگ درباری رایج در زمان وی به تقلید از فرهنگ درباری عباسیان سعی در تلفیق و ترکیب سمبول‌های اسلامی و جهان شمول داشت (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۵۴۱-۵۴۰).

علاوه بر شعر دیگر فعالیت‌های ادبی و علمی نیز در خلافت الناصر رشد و توسعه یافتند. در این دوره علمای شرقی متعددی به اسپانیا مهاجرت کردند و کتابخانه‌های درباری مملو از کتاب شدند. علوم صرف و نحو و لغت شناسی برای نخستین بار از عراق وارد اسپانیا گردید (همان، ۵۴). در واقع به خاطر تشویق دربار و خلافت و توجه عبدالرحمان الناصر به علم و دانش، دانشمندان برجسته‌ای از اقصی نقاط به قرطبه روی می‌آوردند و در پیشرفت فرهنگ امویان اندلس سهیم می‌شدند. از جمله‌ی این دانشمندان برجسته ابوعلی‌القالی لغت شناس بزرگ بود که مطالعات زبان شناسی در قرطبه در سال ۳۳۱هـ/۹۴۲م توسط وی رایج گشت (بروکلمان، ۱۳۴۶: ۲۶۶) و دانش وی به تشویق عبدالرحمن الناصر به مردم اندلس رسید (ارسلان شکیب، ۱۳۴۸: ۲۳۷). ابوعلی‌القالی در سال ۳۳۰ هجری (ابن کثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۲-۱۱: ۲۸۲) از بغداد به اندلس آمد و با احترام بسیار از وی استقبال شد و او اثر عظیم خود «امالی» را در آنجا تقریر کرد. گرچه این کتاب گفتارهای پراکنده‌ی در فقه اللغه و نکات صرف و نحوی است لکن به پیروی از سنت ادبی عرب مشحون است از نقل قول‌های ادبی و شعری که اغلب، حتی اگرچه به تضمین، ترجیحات ادبی را دربردارد و این گفتارها اثر و نفوذ بی شماری بر نسل‌های بعدی روشنفکران اندلسی گذاشت (وات، ۱۳۷۱: ۸۴).

در حقیقت می‌توان گفت این توجه و اهمیتی که عبدالرحمن الناصر برای دانشمندان و علما قائل بود تا بدان حد بود که حتی افرادی از این علما و دانشمندان به خاطر خدماتشان در دربار عبدالرحمن به مناصب مهمی دست می‌یافتند، از جمله‌ی این افراد منذر بن سعید البلوطی بود که به گفته‌ی مقری در مجلسی باشکوه هنگامی که لغت شناس بزرگ‌القالی از ایراد خطابه به دلیل شکوه مجلس ناتوان گردید، منذر بن سعید البلوطی خطابه‌ی در ستایش از الناصر و ماثرا و بیان نمود، که همین امر باعث شد تا این فقیه بزرگ مورد توجه الناصر قرار گیرد و منصب قضاوت را عهده دار گردد (مقری، بی تا، ج ۲: ۱۷۵-۱۷۴ و خشنی، ۱۹۶۶: ۱۲۰)، حموی در مورد منذر بن سعید البلوطی می‌گوید: «البلوطی اندلسی، نحوی بزرگ، خطیب و شاعر بود که در سال ۲۶۵هـ/۸۷۹م متولد شد و در نزد حکم مستنصر فرزند الناصر به سر برد، از جمله تالیفات او کتاب

الناسخ و المنسوخ، احکام القرآن و همچنین مجموعه‌ی رسائل و خطبه‌ها و اشعار پراکنده می‌باشد» (حموی، ۱۹۸۰، ج ۱۰: ۱۷۵-۱۷۴).

از جمله دیگر دانشمندانی که با حمایت عبدالرحمن الناصر به مناصب حکومتی دست یافت، یحیی بن اسحاق بود، وی پزشکی دانشمند و بزرگوار بود، در آغاز فرمانروایی الناصر می‌زیست، الناصر او را وزرات داد و چندبار به حکومت ولایات و نواحی منصوب گشت از جمله مدتی فرمانروای بطلیوس بود. امیرالمومنین الناصر او را مقرب خود قرار داده و طبابت زنان حرم را بر عهده‌ی او گذاشته بود، وی کناشی در علم طب مشتمل بر پنج باب تالیف نمود و آنرا «الابریشم» نامید (ابن جلجل، ۱۳۴۹: ۱۸۶-۱۸۵ و عنان، ۱۳۴۷: ۴۹۱ و قاضی صاعد، ۱۳۷۶: ۲۶۱)

اقدام مهمی که در این عصر در زمینه‌ی ترجمه، به فرمان عبدالرحمان الناصر صورت گرفت، ترجمه‌ی کتاب الحشائش دیسقوریدس بود. این کتاب توسط دیسقوریدس یکی از اطباء بزرگ که پیش از جالینوس مورد توجه و احترام مسلمین بود گردآوری شده بود. در واقع طبیب معروف قرن اول میلادی تمام اطلاعات خود را در فن داروشناسی در این کتاب در پنج مقاله گرد آورد. اصطفا بن بسیل که یکی از مترجمان عهد مامون و از شاگردان حنین بن اسحاق بود، کتاب الحشائش را به عربی ترجمه کرد. این کتاب را پادشاه قسطنطنیه در سال ۳۳۷هـ/۹۴۸م به همراه هدایایی برای عبدالرحمن الناصر فرستاد و در ضمن نامه‌ی به او نوشت که تا مردی آشنا به زبان یونانی نباشد و این اسامی را خوب نشناسد از این کتاب فایده‌ی نتوان برد و چون در اندلس کسی آشنا به زبان یونانی نبود کتاب همچنان در خزانه‌ی عبدالرحمن باقی ماند و مردم از ترجمه‌ی اصطفا که از بغداد آورده بودند استفاده می‌کردند. ناصر در جواب نامه‌ی ارمانیوس، مردی آشنا به زبان یونانی و لاتینی از او خواست تا مترجمانی را که لاتینی می‌دانند تعلیم دهد و آن‌ها به ترجمه‌ی کتاب مبادرت ورزند، ارمانیوس نیز راهبی را به نام نیکلا به قرطبه فرستاد و او در سال ۳۴۰هـ/۹۵۱م هجری به قرطبه رسید و به یاری چند تن از طبیبان آگاه کتاب را تصحیح و نقائص ترجمه‌ی اصطفا را برطرف نمود (آیتی، ۱۳۴۰: ۷۶-۷۵)، سپس ابن جلجل در اواخر قرن چهارم هجری شرحی بر کتاب

دیسقوریدس نوشت و آن چه را که وی از گیاههای طبی و داروها نوشته بود بر آن افزود (جرجی زیدان، ۱۳۳۶، ج ۲: ۶۰۷-۶۰۶).

در واقع در سایه‌ی این حمایت‌ها و توجهات عبدالرحمان الناصر، اقلیتهای اندلس نیز در رونق و شکوه فرهنگی اندلس موثر بودند، از جمله‌ی این اقلیتهای اقلیت یهود بود، که از آغاز فتح اندلس با یهودیان در نهایت رفق و مدارا رفتار می‌شد، کارهای بازرگانیشان رونق گرفت و در کارهای صنعتی موفقیت‌هایی کسب کردند و در قرطبه در سایه‌ی خلافت به اوج نفوذ و آسایش خود رسیدند. یکی از این یهودیان دربار عبدالرحمان الناصر، حسدای بن شبروت بود که به عنوان ناظر در مالیه‌ی عمومی برگزیده شد و پیش از این از سوی الناصر به خدمات دیپلماسی مشغول بود. کتاب گیاهی دارویی اثر دیسقوریدس را که قیصر نسخه‌ی آن را برای عبدالرحمن الناصر فرستاده بود او از یونانی به عربی ترجمه کرد. در سایه‌ی این رعایت و مدارا بسیاری از علما و ادبای یهود در ایام الناصر و پسرش حکم به قرطبه آمدند و با فعالیت ایشان مکتب تلمودی قرطبه دایر شد. موسس این مکتب ربی، موسی بن حنوش بود، که در سایه‌ی فعالیت او مباحث تلمودی رونق بسیار یافت. یهودیان قرطبه لباس عربی می‌پوشیدند و به اخلاق و رسوم و عادات عربها خو گرفته بودند و در آن ایام آثار بدیع پدید آوردند. (عنان، ۱۳۶۶: ۵۰۴-۵۰۳).

با وجود آنکه در طول تاریخ همواره مردان بیش از زنان در عرصه‌ی فرهنگ و تمدن موثر بوده‌اند و در عرصه‌ی اجتماع حضور بهم رسانده‌اند، اما اسلام به علت اهمیتی که برای تعلیم و تعلم قائل شده‌است تمایزی بین مردان و زنان در این امر واجب ندانسته و از اینرو همواره در میان مسلمین زنانی برجسته در عرصه‌های گوناگون علمی و ادبی برخاسته‌اند و در میدان علم و معرفت همپای مردان به تلاش و کوشش دست زده‌اند، در این عصر نیز به علت توجه و حمایت وافر الناصر از علم و ادب زنان زیادی در امور فرهنگی سهمی بسزا و در خور توجه داشته‌اند.

از جمله مطالبی که دلالت بر اهمیت زن در دوران تمدن عرب می‌کند، این است که زنان بسیاری از ارباب فضل و کمال در این زمان به ظهور پیوسته و در این عهد می‌زیسته‌اند، و کوند به طور اختصار گفتار مورخین زمان عبدالرحمن سوم خلیفه‌ی اسپانیا

را چنین نقل می‌کند که: «عبدالرحمن ضمن اینکه از انواع زیباییهای شهر الزهراء کامیاب می‌شد، دوست داشت از اشعار کنیز مخصوص و امین بر اسرارش «مزنه» نیز بهره‌مند گردد، و هم‌چنین اشعار «عایشه» را که مطابق نقل ابن حیان دانشمندترین زنان عصر خود بود، و زن زیبارو و شاعر دیگری به نام صفیه را دوست می‌داشت» (گوستاولوبون، ۱۳۵۸: ۵۰۴-۵۰۳)

در نهایت از آنجا که در این عهد، الناصر اهمیت زیادی برای علم و علماء قائل بود، دانشمندان و فضلا زیادی در زمان وی پدید آمدند، کثرت این علما در زمان الناصر به حدی بود که ذهبی می‌گوید: «در دولت الناصر علما و فضلا بسیاری جمع شدند، چنانکه در هیچ دولتی اینگونه جمع نشدند» (ذهبی، ۱۹۹۲، ج ۲۵: ۲۳۷) مقری نیز می‌گوید: «قرطبه دارالعلوم، کرسی سلاطین و مرکز سپاه اسلام است» (مقری، بی تا، ج ۲: ۲۰۲).

تأثیرات روابط فرهنگی این دوره با مسیحیان اروپا

در قرن پنجم میلادی به علت استیلای قبایل بربر، دولت روم غربی منقرض گشت و از این زمان به بعد دوره‌ی در اروپا آغاز گشت که مورخین آن را قرون وسطی نامیدند و این عصر تا پایان قرن پانزدهم میلادی بر اروپا حکمفرما بود. دوره‌ی قرون وسطی در اروپا عصر برجیده شدن بساط علم و حکمت و گریز از علم و دانش بود، بی سوادی در آنجا به حدی رایج بود که پادشاهان نیز از علم بی‌بهره بودند، به طوریکه شارل کبیر امپراطور شارلمانی که در قرن هشتم میلادی بر تمام اروپا سلطنت داشت، چون می‌خواست به کسب علم بپردازد پس از سعی و تلاش بسیار تنها توانست دو سه نفر را پیدا کند که به او تعلیم دهند. در قرن نهم نیز تنها یکنفر در ممالک اروپا عنوان دانشمندی یافت، یعنی «اسکت اریژن» انگلیسی که از حکمای آن زمان به شمار می‌رفت (حکیمی، ۱۳۸۴: ۱۲۸). از طرف دیگر حاملان علم و دانش در این زمان، تنها کشیشان بودند که در واقع آنچه را که رواج می‌دادند، چیزی جز اوراد و ادعیه و سخنان مهمل نبود و با هرگونه اندیشه‌ی علمی مخالفت می‌نمودند، این در حالی است که اندلس در همان زمان به اوج شکوفایی فرهنگ و تمدن رسیده بود و قرطبه پایتخت آن بزرگترین مرکز فرهنگی اروپا بود و با قسطنطنیه و بغداد، سه مرکز معتبر فرهنگی

جهان به شمار می‌رفتند (حتی، ۱۳۶۶: ۶۷۲). علاوه بر آن در قرن دهم فقط اندلس توانست به مرحله‌ی برسد که سرچشمه‌ی علوم واقع شود و اروپاییان برای تحصیل علم به آنجا روی آورند، از جمله نخستین کسانی که از مسلمانان کسب علم نمود و به اسپانیا رفت، « ژربر » فرانسوی بود که به مقام پاپی رسید و عنوان سیلستر دوم اختیار کرد، وی در اسپانیا به زبان عربی کسب علم نمود و در ریاضیات و هیئت و نجوم دارای مقام شد و چون به فرانسه بازگشت به نشر معلوماتش پرداخت، از آن زمان به بعد عالمان بسیاری به اندلس آمده و پس از کسب علم به اروپا بر می‌گشتند (حکیمی، ۱۳۸۴: ۱۲۹) این در حالی بود که حتی قسطنطنیه در آن زمان از این امتیاز بی‌بهره بود (گوستاولوبون، ۱۳۵۸: ۷۳۵).

همچنین به گفته‌ی مورخان مسلمان، شهرهای اندلس از شاعران و عالمان معروف طبیعیات، ادبیات، فقیهان و طبیبان موج می‌زد، مدارس ابتدایی در آن فراوان بود، زنان و دختران نیز به تعلیم می‌پرداختند و دانشگاه قرطبه در قرن دهم و یازدهم تنها قاهره و بغداد از آن سبق می‌گرفتند (ویل دورانت، ۱۳۴۳: ج ۴، ۲۵۶).

شکوه و جلال قرطبه در این عهد به حدی بود که چشم مردم کشورهای لاتین را خیره کرده بود، به طوریکه قدیسه هروس ویتا دوگاندرشیم از مصیبت سن پلار که در دوران حکومت عبدالرحمن سوم (۳۵۰-۳۰۰) به شهادت رسیده و از محیطی که این سانحه در آن اتفاق افتاده است چنین یاد می‌کند: «در نواحی غربی کره‌ی خاک گوهری تابناک می‌درخشید. شهری که به سبب قدرت جنگی بی‌نظیرش در غرور و نخوت مستغرق بود.

شهری بافرهنگ به نام قرطبه که اکنون در تصرف اسپانیائیهاست. شهری که به سبب دلفریبی- عواید سرشار و بخصوص پیشرفتش در هفت قلمرو علم زبانزد است و پیروزیهای مداومش آن را همواره شهره نگاه خواهد داشت» (گرونهام، ۱۳۷۳: ۵۰).

در خود اسپانیا نیز علاقه به فرهنگ اسلامی، بقدری در مسیحیها گهگاه غلبه می‌یافت که حتی آلوارو یک نویسنده‌ی متعصب مسیحی در سال ۸۵۴ شکایت دارد از اینکه هموطنان مسیحی وی از اشعار و قصه‌های عرب لذت می‌برند و آثار حکماء اسلامی را می‌خوانند، نه برای آنکه آنها را رد کنند بلکه به قصد آنکه در زبان عربی سبک بیان دلکش و درستی پیدا کنند (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

در واقع می‌توان گفت، فرهنگ و تمدن عظیم اندلس در قرن دهم در اروپا تأثیرات مهمی را در زمینه‌های مختلف از جمله، علمی و فرهنگی به جای گذاشت و امر مهمی چون گسترش علوم در اروپا در حقیقت از جنگ‌های صلیبی آغاز نشد بلکه از اندلس و جزیره‌ی صقلیه و ایتالیا نمودار گشت (حتی، ۱۳۶۶: ۷۳۲). به طور کلی می‌توان گفت اندلس در این زمان یک انتقال فرهنگی میان تمدن‌ها ایجاد نموده بود و انتقال به قاره‌ی اروپا نیز در راستای آن توسعه یافت، برای مثال علوم عرب در این قرن از اندلس به ولایت لورن راه یافته و دو قرن بعد این ولایت را یک مرکز علمی موثر کرده بود و شهرهای لیژ و گرز و کلنی برای پرورش فرهنگ عرب مکان مناسبی واقع شدند، سپس از لورن علوم عرب به دیگر قسمت‌های آلمان راه یافت و از آنجا توسط دانشمندان لورنی به نرماندی انگلیس انتقال یافت (حتی، ۱۳۶۶: ۷۵۶).

علاوه بر آن، در عصر الناصر سفارتهایی میان شاهان آلمان و سایر دول مسیحی با اسپانیای مسلمان ایجاد شد، که این سفارته‌ها هر چند میان اسلام و مسیحیت بیشتر روابط سیاسی را برقرار می‌نمود، اما در زمینه‌ی فرهنگی نیز اثراتی به جای گذاشت. از جمله در جریان یکی از سفارته‌ها که سفرای قسطنطین هفتم به اسپانیا آمدند، ولی عهد روم ارمانیوس، دو جلد کتاب گرانبها به الناصر تقدیم داشت یکی کتاب دیسکوریدس در باب گیاهان دارویی و دیگری تاریخ اورسیوس به زبان لاتینی، که بعدها راهبی مسیحی به نام نیکلا کتاب دیسکوریدس را برای پزشکان قرطبه شرح و تفسیر کرد (عنان، ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۴۵-۴۴۷). این کتاب از لحاظ علمی اهمیت زیادی داشت چرا که به توسعه‌ی داروسازی، گیاه شناسی، و در نتیجه کشاورزی کمک زیادی نمود (جیوسی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۶۲۲). سفیر مهم دیگری که نزد عبدالرحمن الناصر از سوی اوتوی کبیر پادشاه آلمان آمد، یوحنا الجورزینی بود که وی یکی از علما و اقطاب در بحث و مناظره به شمار می‌رفت، چرا که پیش از آمدن یوحنا نامه‌هایی حاوی مسائل کلامی در حقانیت اسلام یا مسیحیت میان عبدالرحمن سوم و اوتو مبادله شده بود و الناصر در بعضی از نامه‌هایش به مسیحیت و تعالیم آن اعتراض کرده بود (عنان، ۱۳۶۶، ج ۱، ۴۴۹). این راهب مسیحی سه سال در قرطبه ماند و در این اثنا عربی آموخت و هنگام بازگشت مقداری

دستنویسهای علمی با خود برد و بدین ترتیب علم عربی اسپانیا به همه‌ی اروپای غربی بسط یافت (حتی، ۱۳۶۶، ۷۵۵).

در نهایت می‌توان چنین گفت که، انتقال فرهنگی و روابط فرهنگی این عصر با مسیحیان اروپا از طرق مختلفی صورت گرفت، همانطور که قبلا گفته شد، از جمله مهم‌ترین جنبه‌های انتقال فرهنگی از یکسو از طریق سفارتهای بین دو طرف بود، که این سفارتها علاوه بر برقرای روابط سیاسی زمینه‌ساز روابط فرهنگی نیز می‌گشتند، از سوی دیگر هم گسترش علوم در اروپا از اندلس آغاز شد و تمدن عرب در اسپانیا در زمینه‌ی علمی تاثیرات مهمی را در اروپا به جای گذاشت و بالعکس. اما آنچه که در زمینه‌ی روابط فرهنگی اهمیت دارد این است که، تاثیرات روابط فرهنگی و تمدنی در این عصر در همه‌ی زمینه‌ها به وجود نیامد و به بخشهای خاصی محدود گشت، مثلا در بخش پیشه و هنر این تاثیرات بسیار کم بوده ولی در قسمت مربوط به علوم و ادبیات تاثیرات بسیار زیاد بوده است (گوستاولوبون، ۱۳۵۸، ۷۳۱).

با وجود این در قرون وسطی کلیسا و کشیشان تحت تاثیر دشمنی‌ها و کینه‌های مذهبی که با اسلام داشتند، علی‌رغم شکوفایی بیشتر تمدن اسلامی کمتر از آن بهره برده و باب هرگونه پیشرفت علمی و تمدنی را سد کرده و مردم مسیحی عالم را از توجه به اسلام به سختی باز می‌داشتند و این کار را حتی از طریق خدعه و خیانت نیز انجام می‌دادند و سعی می‌کردند با تهمت زدن به اسلام و پیامبر، مسیحیان را از مستغرق شدن در فرهنگ اسلام بازدارند، به طوری که حتی متفکر بزرگی چون ولتر آنان را به این دلیل سزاوار عنوان احمق می‌داند و در این مورد می‌گوید: «مبلغان مسیحی، فتوحات اسلام و پیشرفتهای علمی و معنوی پیروانش را همواره مسکوت می‌گذاشتند، زیرا ستودن فضایل رقیب، موقعیت آنان را متزلزل می‌کرد و برای بدگویان سلاحی جدید پدید می‌آورد...» (حکیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

به طور کلی آشنایی اروپا با فرهنگ و تمدن اسلامی، که یکی از دروازه‌های آشنایی با آن اسپانیا بود، تا حدی محرک نهضت علمی و فکری شد که بعدها رنسانس خوانده می‌شد و همه‌ی اروپا را به جنب و جوش درآورد، بدین ترتیب اروپا رنسانس خود را تا حد قابل ملاحظه‌ی به مسلمین مدیون است (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۷۴).

میزان تاثیر فرهنگ و تمدن اسلام در اروپا بیش تر از آنجا مشخص می‌گردد که، بعد از سقوط خلافت امویان در اسپانیا هنگامی که مسیحیان به اسپانیا آمدند، تمام تساهل و تسامح مذهبی را که همواره اعراب در طول چندین قرن نسبت به آن‌ها رعایت کرده بودند از بین برده و مسلمین را از اسپانیا اخراج نمودند، این در حالی است که مسلمین با وجود تعدیات و فشارهای سخت، باز هم در هر شغل و پیشه‌ی در درجه‌ی اول قرار گرفته بودند و حتی خود نصارا می‌گفتند مسلمین زمام تمام امور و مشاغل را به دست گرفته و برای ما جای خالی باقی نگذاشته‌اند و در حقیقت تمام کارهای مربوط به علوم و فنون و صنایع و تجارت به دست مسلمین بود و فقط مشاغل مذهبی و سپاهیگری در دست نصاری قرار داشت، چرا که نصارای اندلس غیر از این دو شغل بقیه‌ی مشاغل را حقیر می‌پنداشتند. بعد از اخراج اعراب، انحطاط اندلس به اندازه‌ی شدید بود که علوم و فنون، فلاحت، زراعت، حرفت و بالاخره همه‌ی آن چیزهایی که اسباب ترقی یک کشور است، از بین رفت، کارخانه‌های بزرگ بسته شد و امور زراعتی کشور یکسره مختل گردید و اراضی حاصلخیز رو به خرابی نهاد (گوستاولوبون، ۱۳۵۸: ۷۶۱-۷۵۷)، این اوضاع وحشتناک اسپانیا همچنان ادامه داشت تا اینکه حتی امور صنعت و تجارت و حرفت آن به دست اجانب افتاد و تا آن جا پیش رفت که در اواخر قرن هفدهم میلادی روح تمدن و تربیت بکلی در آن معدوم گردید و اثری از پیشه و هنر در آن نبود، و همان کشوری که در دوره‌ی خلفای اسلام از نور علم و معرفت خود دنیا را روشن ساخته بود، یک آموزشگاه هم برای تعلیم و تعلم علوم طبیعی و ریاضی نداشت (گوستاولوبون، ۱۳۵۸: ۷۶۴).

نتیجه گیری

همانطور که در این پژوهش و بررسی آمد، اقدامات فرهنگی عبدالرحمان الناصر در بخشهای مختلفی صورت گرفت، وی قبل از هرچیز توانست با ایجاد قصرهای مختلف، از جمله قصر الزهراء که یکی از شگفت‌ترین و زیباترین قصرهای جهان اسلام به شمار می‌آید، شکوه فرهنگ و تمدن اندلس را در عرصه‌ی تاریخ به نمایش بگذارد، بعد از آن نیز در ساخت مسجد قرطبه با حاکمان پیشین اندلس همراه گشت و به مرمت و افزودن به آن پرداخت، اما آنچه که بیشتر از همه در میان اقدامات فرهنگی الناصر جلوه می‌کند، اهمیتی است که وی برای علم، علما و دانشمندان قائل شده است، به گونه‌ی که می‌توان گفت عصر الناصر، عصر تجمع فضلا و علما در قرطبه پایتخت امویان اندلس بود، چرا که زمینه‌های لازم و مساعد جهت حضور دانشمندان علوم مختلف، و بحث و تفحص، را برای آنان فراهم آورده بود، از جمله این شرایط مساعد عبارت بودند از:

۱. احترام و تواضع الناصر در برابر علما، و استفاده از آنان در مناصب مهمی چون قضاوت، وزارت و حکومت ولایات، که از جمله‌ی این علما یحیی بن اسحاق طبیب دربار الناصر بود که به عنوان حاکم ولایات نیز منصوب گشت.
۲. علاقه‌ی مردم اندلس به علم و مهارت آن‌ها در علوم مختلف که این امر به خوبی در گفتار مورخین قابل اثبات است، به طوری که بعضی از مورخین در ضمن بیان فضائل اهل اندلس به اشتغال آنان به علوم مختلف اشاره می‌کنند.
۳. رقابت الناصر با خلافت عباسی موجب می‌گشت تا او نیز مانند خلفای عباسی و حاکمان بویهی مسلط بر آنان، به ساخت کتابخانه‌های متعدد دست بزند و به جمع‌آوری کتب باارزش از اقصی نقاط بپردازد که این امر خود موجب حضور دانشمندان بسیار در اندلس می‌گشت به طوری که حتی از نقاط مختلفی دانشمندان به اندلس می‌آمدند و در آنجا به کسب علم و دانش می‌پرداختند، از طرف دیگر هم دانشمندان اندلسی جهت علم‌آموزی به خارج از اندلس می‌رفتند و پس از تبحر در علوم گوناگون به اندلس برگشته و بسیاری از آنان در دربار الناصر به خدمت می‌پرداختند.

به دلیل این حمایت الناصر از علم و ادب، اقلیتهای اندلس نیز از جمله اقلیت یهود در رونق فرهنگ اندلس سهیم گشتند، از جمله‌ی این یهودیها حسدای بن شبروت بود که به ترجمه‌ی کتاب الحشائش دیسقوریدس پرداخت. علاوه بر آن زنان نیز در این عصر در امور فرهنگی سهمی بسزا و در خور توجه یافتند، از جمله زمینه‌هایی که زنان توانستند در آن شکوفا گردند، عرصه‌ی شعر و شاعری بود که بنابر گفته‌ی مورخین، بسیاری از شاعران دربار الناصر از زنان بودند و الناصر از اشعار آنان بهره‌ی بسیار می‌برد. شکوفایی فرهنگی و تمدن اندلس در این عصر، اهمیت مهمی که داشت این بود که در جنبه روابط خارجی با مسیحیان اروپا، تاثیراتی بر اروپا را به دنبال داشت، چرا که در این زمان اروپا در قرون وسطی به سر می‌برد و از علم و دانش به دور بوده و در آن جا با هرگونه اندیشه‌ی علمی مخالفت می‌شد، اما روابط با اندلس دستاوردهایی را برای اروپاییان به همراه داشت، از جمله در زمینه‌ی علمی گسترش علوم در اروپا امکان پذیر گشت، اما این تاثیرات بیشتر در زمینه‌ی علوم و ادبیات بود و در زمینه‌ی صنعت و هنر و زبان تاثیر اندکی ایجاد گشت.

منابع

- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۴۰): اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن اثیر (۱۳۶۴): الكامل، ترجمه عباس خلیلی، ج ۱۳، بی جا: علمی.
- ابن جلیجل (۱۳۴۹): طبقات الاطباء و الحكماء، ترجمه و تعلیقات محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن خطیب، محمد بن عبدالله (۱۹۵۶): اعمال الاعلام، بیروت: دارالمکشف.
- ابن خلدون (۱۳۶۶): العبر، ترجمه عبدالحمید آیتی، ج ۳، بی جا: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان (بی تا): وفيات الاعیان، تحقیق احسان عباس، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن عبدربه (۱۹۹۰): العقد الفرید، ج ۴، بیروت: دار ومکتبه الهلال.
- ابن عذاری، عبدالله محمد (بی تا): البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، ج ۲، بیروت: دارالثقافه.
- ابن کثیر (۱۹۶۶): البدایه والنهایه، ج ۱۲ و ۱۱، ریاض: مکتبه المعارف.
- ارسلان، شکیب (۱۳۴۸): تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، ترجمه علی دوانی، بی جا: بی نا.
- اندلسی، قاضی صاعد (۱۳۷۶): التعریف به طبقات الامم، مقدمه و تصحیح غلامرضا جمشید نژاد اول، تهران: هجرت.
- بروکلیمان، کارل (۱۳۴۶): تاریخ دول و ملل اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جیوسی، سلمی خضرا (۱۳۸۰): میراث اسپانیای مسلمان، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- حتی، فیلیپ (۱۳۶۶): تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۴): دانش مسلمین، قم: دلیل ما.

- حموی، یاقوت (۱۹۸۰): معجم الادباء، ج ۱۰ و ۲، بیروت: دارالفکر.
- خشنی، ابی عبدالله بن حارث (۱۹۶۶): قضاة قرطبه، قاهره: دارمصریه.
- ذهبی، شمس الدین (۱۹۹۲): تاریخ اسلام، ج ۲۵ و ۲۴ و ۲۳، بیروت: دارالکتب العربی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵): کارنامه ی اسلام، تهران: امیرکبیر.
- زیدان، جرجی (۱۳۳۶): تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- ضبی، احمد بن یحیی (۱۸۸۴): بغیة المتلمس، مجریط: مطبعه روخس.
- عنان، محمد عبدالله (۱۳۶۶): تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج ۱، ترجمه عبدالحمید آیتی، بی جا: کیهان.
- قلقشندی (۱۹۱۵): صبح الاعشی، ج ۵، قاهره: دارالکتب السلطانیه.
- گرونباوم، فن گوستاو (۱۳۷۳): اسلام در قرون وسطی، تهران: البرز.
- گوستاولوبون (۱۳۵۸): تمدن اسلام و عرب، ترجمه حضاره العرب، به قلم سید هاشم حسینی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- لاپیدوس، آیراماروین (۱۳۸۱): تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: اطلاعات.
- مقری، احمد بن محمد (بی تا): نفح الطیب، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، ج ۲ و ۴، بیروت: دارالکتب العربی.
- وات، مونتگومری (۱۳۷۱): اسپانیای اسلامی، تهران: یلدا.
- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۶): پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: وزارت امور خارجه.
- ویل دورانت (۱۳۴۳): تاریخ تمدن (عصر ایمان)، ج ۴، تهران: اقبال.